

زبان فارسی عامیانه*

جواد برومند سعید

زبان عامیانه از آغاز پیدائی تا چند سالی پیش که نایره جنگ جهانی دوم فرو خوابید، در هیچ نقطه از جهان مورد توجه و بررسی علمی نبود، ادیبان و پژوهشگران این رشته دریغ داشتند که وقت خود را صرف چند و چون زبان مردم عادی کنند، از این نظر اطلاعات ما از زبان عامیانه دوران گذشته تقریباً ناقص و کم است و از حدود حدس و بازسازی تجاوز نمی‌کند.

خوشبختانه این روزها بررسی و پژوهش درمورد زبان عامیانه و گویش‌ها جنبه علمی به خود گرفته و رونقی تازه یافته است، و تعدادی از گویش‌ها جمع‌آوری شده و بازهم کسان دیگری دست اندر کار جمع‌آوری هستند که خود از نظر حفظ میراث فرهنگ ایرانی کاری ارزنده است.

اما آنچه در اینجا بحث می‌شود سخنی مختصر پیرامون زبان عامیانه فارسی دری و تغییرات آوایی آن است از این‌رو مناسب است نخست بدانیم زبان اصولاً یعنی چه و چه نقشی دارد.

زبان‌شناسان به مجموعه علایم و نشانه‌های آوایی که برطبق وضع و

* هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی، دفتر نخست، صص ۶۵ تا ۷۶.

قرارداد موجب ارتباط بین افراد انسان می‌شود زبان می‌گویند، زبان به این مفهومی که بیان شد رفتار انسانی است که در نتیجه زندگی اجتماعی انسانها و برحسب ضرورت زندگی اجتماعی پدید آمده است، از آنجایی که زبان یک پدیده اجتماعی است، با تغییرات و تحولات اجتماعی دگرگون می‌شود.

دگرگونی زبان غالباً در دو سطح انجام می‌شود یکی در سطح آوایی و دیگر در سطح واژگانی. تغییراتی که در سطح دستور زبان حاصل می‌شود آنچنان کند است که می‌توان در این قبیل مباحث از گفتگو در پیرامون آن خودداری کرد. تغییر در سطح واژگانی نیز به چند نحو انجام می‌شود که اهم آن را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱- واژه در زبان می‌میرد و آن به علت بیرون رفتن پدیده‌ای از جامعه است، بدیهی است که واژه آن هم به تبع آن از مجموعه واژگان زبان خارج می‌شود. مانند: قبا، چاقچور، نیزه، گرز، کمان و غیره.

۲- گاهی پدیده‌ای در جامعه وارد می‌شود در نتیجه واژه آن هم وارد می‌شود مانند: رادیو، سینما، ساندویچ، کامپیوتر و ...

۳- گاهی ممکن است واژه مرده‌ای دوباره با پیدایش پدیده‌ای که نقش آن با نقش واژه مرده نزدیکی و مشابهت دارد زنده شده و نقش پدیده جدید را به خود منتقل کند در این صورت مفهوم قدیم را گاهی به کلی از دست می‌دهد. مانند: چرخ، سپر، رکاب، یخچال، گلگیر و ...

۴- به علت پیدا شدن پدیده‌های جدید واژه‌های تازه‌ای از داخل خود زبان به وسیله ترکیب یا اشتقاق پیدا می‌شود، مانند: بستنی، سگدست، دوچرخه، دربازکن، چرخ خیاطی و غیره.

علاوه بر تغییر و تحول‌هایی که در بالا بدانها اشاره شد، تغییرات دیگری در زبان ایجاد می‌شود که از درون زبان ایجاد می‌شود، بدین معنی که آواهای زبان از داخل بافت واژه‌ها تغییر کرده و واژه‌ها صورت جدیدتری پیدا می‌کنند و صورت جدید واژه‌ها یا کوتاه‌تر و تلفظ آنها آسانتر و از نظر صرفه‌جویی نیروی انسانی و زمان به صرفه‌تر است یا آوایی به آوای دیگر تبدیل می‌شود که این نوع تحول هم موجب سهولت تلفظ کلمه می‌شود.

این نوع تغییر آوایی موجب پیدایی زبان عامیانه یا زبان گفتاری شده و از زبان نوشتاری با لفظ قلم متمایز می‌گردد.

زبان نوشتاری چون اثر مکتوب دارد و آن خود الگویی است برای تقلید، از این نظر تجاوز و تصرف در صورتهای مکتوب واژه‌ها غیرمجاز و خطا شمرده می‌شود و به همین دلیل است که صورتهای نوشتاری کمتر تغییر کرده و دیرپایی آنها بیشتر است.

طرفداران لفظ قلم سعی می‌کنند گفتار و تلفظ کلام خود را با اعراب ضبط کتابهای لغت منطبق کنند و از این نظر بین خود و دیگران که اهل قلم نیستند تمایز و برتری قائلند.

با تحول و دگرگونی زبان گفتاری و عدم تغییر و ثبوت زبان نوشتاری گاهی آن‌چنان تفاوت و اختلاف زیاد می‌شود که واژه‌های لفظ قلم ناآشنا و بیگانه جلوه می‌کنند. شعر زیر که از سعدی نقل می‌شود گویای این مطلب است:

گل همین پنج روز و شش باشد

وین گلستان همیشه خوش باشد

واژه‌های «شش» و «خوش» در این شعر قافیه شده‌اند، تلفظ امروز این

واژه‌ها طوری است که نمی‌توان آنها را قافیه قرار داد و خواننده غیرمتخصص هم گاهی در قرائت این واژه‌ها مردّد است.

اما روزی که سعدی این دو واژه را قافیه کرده هیچ اختلاف و تمایزی در اعراب آنها محسوس نبوده است و از این نمونه واژه‌های «سخن» با «بن» و «خود» با «بد» و «خورد» با «درد» و ... قافیه شده است که امروز تلفظ آنها تغییر کرده و این نوع تغییر درونی است و در طول زمان و برحسب ضرورت ایجاد شده است، پرهیز از پذیرفتن این تحولات آوایی تا مدتی ادامه پیدا می‌کند یعنی کسانی که سنت‌گرایی می‌کنند تعبیرهای زبانی را به سختی می‌پذیرند و در برابر آنها مقاومت می‌کنند اما از آنجائی که این تحولات مطابق با طبیعت زبان و دستگاه گفتار گویندگان زبان است دیر یا زود عمومیت پیدا کرده و در زبان نوشتاری هم وارد می‌شوند.

بنابراین تحول زبان نخست از زبان گفتاری آغاز می‌شود همین که واژه تحول یافته تکرار شد و عمومیت یافت سپس وارد زبان نوشتاری می‌شود مثلاً واژه «آور» مطابق اصول اشتقاق زبان، فعل امر از «آوردن» است اما می‌بینیم که به صورت «آر» درآمده است، و اگر گاهی باز هم «آور» را مشاهده می‌کنیم بیشتر به زبان شعر اختصاص دارد و در نثر از آن به‌ندرت استفاده می‌شود.

بعضی واژه‌ها هستند که هم‌اکنون در زبان همه مردم حتی لفظ قلم‌گویان هم تحول یافته ولی در زبان نوشتاری صورت قدیم را حفظ کرده است مانند می‌گویم و می‌نشینم، شمیران، سیورسات ...

با همه اینها کسانی که با لفظ قلم سخن می‌گویند این تغییرات را با اکراه تلقی کرده و سعی در آن دارند که تلفظ اولیه واژه‌ها را حفظ کنند از این روی

تلفظ کلمات را مطابق ضبط فرهنگها ادا می‌کنند. بنابراین گاهی تلفظ‌هایی به گوش می‌خورد که ناآشنا و گاهی بیگانه جلوه می‌کند مانند: عطر، عوض، تکرار، تعداد، مهربان، گمان، عطارد و غیره.

موضوع دیگری که لفظ قلم‌گویان بدان توجه می‌کنند و آن موجب تصنع در زبان می‌شود زنده کردن تلفظ قدیم واژه‌ها است مانند: «امرداد»، «ابر» و غیره. احتمالاً به این دلیل است که «مرداد» به معنی مردنی است و «امرداد» نمردنی معنی می‌دهد.

این استدلال وقتی درست است که نقش معنایی واژه دلالت بر وضع معنوی لغوی بکند اما امروز همه مردم از این واژه ماه پنجم سال را اراده می‌کنند و معنی میرائی یا نمیری به ذهن کسی خطور نمی‌کند.

وانگهی اگر معنی لغوی آن هم مطرح بود بازهم ایجاد اشکال نمی‌کرد و مردم همان معنی نمیری را از «مرداد» استنباط می‌کردند و نظیر این واژه بازهم در زبان فارسی هست و آن واژه برنا است که همه از این واژه معنی «جوان» را می‌فهمند، حال آنکه در اصل واژه «ابرنا» به معنی جوان است و «برنا» به معنی پیر است.

مطابق قانون زبان صورت «ا» از اول بسیاری از واژه‌های زبان فارسی افتاده ولی در معنی واژه‌ها تأثیری نداشته است مانند: انوشه، ابر، ابی، ابا، ازیر، ازبر، امرداد، اناهید، ابرنا که به صورت بر، بی، با، زیر، زبر، مرداد، ناهید، برنا درآمده و صورت جدید همان معنی قدیم را حفظ کرده است، و این قانون کلیت دارد و در همه واژه‌ها صادق است هرگاه واژه‌ای با مصوت شروع شود و بلافاصله بعد از صامت بازهم مصوت باشد، مصوت آغازین واژه می‌افتد.^(۱)

دوباره به جای خود گذاشتن آن جزئی که از واژه‌های زبان افتاده است با طبیعت و قانون تحول زبان سازگاری ندارد زیرا زبان در حال تحول و تغییر است و قانونی بر تحول زبان حاکم است و مانع می‌شود که زبان بی‌رویه تحول یافته و از نقش اصلی‌اش که ارتباط و تفاهم است دور شود و آن قانون برخورد دو نیروی متضاد است.

از یک طرف تمایل به کم‌کوشی در انسان است که می‌خواهد تا آنجا که ممکن است صورت و تلفظ واژه‌های زبان را به حداقل ممکن برساند از طرف دیگر تمایل به ایجاد ارتباط مانع می‌شود تا صورت واژه‌ها آنچنان کوتاه و منحرف نشود که ایجاد ابهام کند.

بنابراین با توجه و رعایت این دو اصل زبان آنچنان تغییر و تحول می‌یابد که در عین مختصر و کوتاه شدن هیچ ابهام و نقصی در ارتباط ایجاد نمی‌کند. زبانی که در تحت نظارت و رعایت این اصل طبیعی و ضروری تحول یافته و به صرفه زندگی روزانه درآمده است، اگر در مسیر تحول برحق و طبیعی آن مانع و انحراف ایجاد کنیم، خالی از اشکال نخواهد بود، زیرا هر نوع دستکاری در این مسیر گذشته از این که موجبات آشفستگی و اشکال زبان را فراهم می‌کند می‌کند هیچ کمکی به تفهیم و تفاهم بهتر نمی‌کند و خطرناک است و آن خطر وسواس این است که کسانی به فکر برگشتن به صورت‌های قدیم واژه‌ها افتاده و هر روز واژه‌ای قدیم تازه می‌شود و چون حد و مرزی ندارد که کدام صورت واژه اصیل است بنابراین احتمالاً به صورت دوران کورش و داریوش برگشت خواهیم کرد چون بسیاری از واژه‌های زبان فارسی در مسیر تکامل و تحول خود چند صورت را به خود گرفته‌اند.

مثلاً واژه برنا به صورت «ا - پرن - آیو» بوده است بعد به صورت «اپورنای» و در مرحله بعد به صورت «برنا» درآمده است. حالا اگر قرار باشد به اصل برگردیم هرچه صورت واژه قدیم‌تر باشد اصیل‌تر است و این برگشت برای زبان بی‌سود و تکلف‌آور است.

موضوع دیگری که در زبان لفظ قلم مطرح است مسأله تلفظ درست اصوات و رعایت تکیه واژه‌های بیگانه است. کوشش در رعایت این موارد نیز موجب تصنع و تکلف در زبان می‌شود زیرا هر زبان دستگاه صوتی و تکیه مخصوص به خود دارد و برای ساختمان واژگان از اصوات موجود در شبکه صوتی خود استفاده می‌کند.

وارد کردن صوتی تازه در شبکه صوتی یک زبان فراگوئی آن برای دستگاه گفتار در رابطه با اصوات اصلی زبان بی‌زحمت نخواهد بود. مثلاً تلفظ صحیح اصوات: ث - ذ - ظ - ض.

از این‌رو ساده‌ترین و طبیعی‌ترین راه آن است که اگر واژه بیگانه تکیه‌ای متفاوت دارد، آن تکیه را تغییر داده و تکیه زبان فارسی را جانشین آن بکنیم و اگر صوتی در واژه بیگانه وجود دارد که آن صورت در زبان فارسی نیست، صوتی که مشابه آن داریم و از نظر فراگوئی نزدیک به صوت بیگانه هست جانشین آن بکنیم تا از ورود غیرلازم اصوات زبانهای بیگانه در زبان خود جلوگیری به عمل آورده باشیم و این کاری است که تقریباً همه زبانهای دنیا از دیرترین ایام انجام داده‌اند. در زبان عربی به علت کثرت ورود واژه‌های دخیل و تبدیل و تغییر اصوات آنها عنوانی برای این کار وضع کرده و به آن «معرب» می‌گویند.

عرب‌زبانان هرگاه واژه بیگانه دارای صوتی باشد که آن در زبان عربی نباشد، آن صوت را به نزدیکترین صوت مشابه تبدیل کرده‌اند. مثلاً گاهی به جای «چ» صوت «ص» را گذاشته‌اند. مثلاً در واژه‌هایی از قبیل چین، چنگ، به صورت صین و صنج درآمده است و به جای «گ» که در عربی نیست گاهی «ق» و گاهی «ج» را جانشین کرده‌اند مثلاً دهگان = دهقان و ورگ = ورق و پنگان = فنجان. و در یونانی باستان چون «ش» نبوده است صورت «س» را به جای آن قرار داده و کورش به صورت سیروس درآمده است.

در دوران گذشته به هیچ وجه کوشش بر این نبوده است که واژه بیگانه را مطابق تلفظ اهل زبان فراگوئی کنند.

به هر حال این تغییرات آوایی از زبانی به زبان دیگر جایز است و زبان فارسی هم در سطح گفتار این جانشین‌سازی‌ها را انجام داده است، مثلاً بین صوتهای ص، س، ث در گفتار فارسی‌زبانان هیچ نوع تمایزی نیست و از ضوتهای ظ، ذ، ض، ز نیز یک صوت احساس می‌شود، اما در خط فارسی این تمایز حفظ شده است و همین امر موجب دشواری در سیستم املائی فارسی برای دانش‌آموزان حتی گاهی برای بزرگترها شده است.

حفظ این تمایز از نظر اقتصادی اصولاً به صرفه آموزش مملکت نیست، زیرا نویسنده باید صوتی را بنویسد که آن را نمی‌شنود ولی در زبانهایی که خط آنها اصلاح شده باشد نویسنده همان صوت را که می‌شنود می‌نویسد.

اگر روزی اصلاحی در خط پدید آید این تمایز که در گفتار نیست در نوشتار هم رعایت نشود هم از نظر اقتصاد مملکتی و هم از نظر صرفه‌جویی وقت سوادآموزان کاملاً به صرفه است.

به هر حال همان طور که در بالا یادآور شدیم زبان عامیانه این تحولات را زودتر می پذیرد و این تحول منحصرأً به منظور سهولت در بیان و صرفه جویی صرف در نیروی انسانی است و این به چند صورت جلوه می کند.

الف - مشابه شدن ویل ها در واژه

هرگاه واژه ای چند سیلاب داشته باشد و هر سیلاب آن دارای ویل مختلف باشد ویل سیلاب اول که تکیه ضعیفتری دارد مشابه ویل سیلاب دوم که تکیه قوی تری دارد می شود مانند: روان، جوان، گمان، گواهی، توان، شبان، برومند، والله، خور، که به صورت روان، جوان، گمان، گواهی، توان، شبان، برومند، والله، خور، درمی آید.

هرگاه ب به اول فعل امر درآید به خاطر سهولت تلفظ ویل آن از نوع ویل هجای بعدی می شود. مثلاً: رو = برو، دو = بدو، خور = بخور، کن = بکن. هرگاه ویل فعل e و آ باشد تبدیل به e می شود. گیر = بگیر، ریز = بریز، بین = ببین، ده = بده. و این قانون در افعالی که هجای اول آنها دارای ویل a باشد صادق نیست و به صورت e تلفظ می شود. مانند: بزن، ببر.

ب - غنه ای شدن ویل

هرگاه بعد از ویل â واج n یا m باشد ویل تبدیل به ā می شود و این بدان شرط است که موارد استعمال واژه محدود و منحصر نباشد و اسم و فعل فرقی ندارد. مانند: تیفون، تکون، پنهون، افسون، انسون، آسون، گمون، مهربون، برسون، پرسون، دکون، خیابون، خونه، جون، اطمینون، شیطون، تموم، حموم، دوماد، حروم، بادوم، آروم، خوم، اومد، روزنومه.

گاهی ویل a در مجاورت یک بستواج تمایل دارد که تبدیل به i بشود

مانند: کوچک = کوچیک، آتش = آتیش، مردکه = مرتیکه، ککها = کیکها، حرکت = حرکت، برکت = بریکت. اگر ویل e هم باشد گاهی به صورت i درمی آید مانند نگاه که می شود نیگاه و جگر = جیگر. بعد از واج سایشی و پاشیده هم ویل e گاهی تبدیل به i می شود مانند شش = شیش، سپید = سپید، شیش = شیش و گاهی به صورت e درمی آید مانند سخته، کش، کشش، لشکر.

ج - حذف واج در واژه

واج «ه» هرگاه در وسط واژه باشد قبل یا بعد از ویل بلند قرار گیرد تمایل به حذف شدن دارد مانند: شاه عبدالعظیم = شابدول عظیم، شبها = شبا، روزها = روزا، می دهی = می دی، می خواهم = می خوام، چهار = چار، شوهر = شوور، باهم = بام، خواهر = خوار، بهانه = بونه، لحاف = لاف، صباحی = صبایی «چار صبایی اونجا آب خنک از گلمون پائین بره»، و لنگاری ص ۱۰۶.

البته در این مورد استثناهایی هم هست که امکان دارد در وسط واژه در جوار هر ویلی این تمایل آغاز شده باشد مانند: چهل = چل، محمد = ممد، مذهب = مسب.

در آغاز واژه از این قاعده مستثنی است و در پایان نیز حذف می شود: صبح = صب، تسبیح = تسبی، نگاه = نیگا، سیاه = سیا، گناه = گنا.

واج «ی» بعد از ویل â در افعال تمایل به افتادن دارد مانند: می آیم = می آم، می آید = می آد، برایم = برام، می زاید = می زاد، می پاید = می پاد.

واج «و» هرگاه قبل از ویل â قرار بگیرد تمایل به افتادن دارد مانند: می روم = می رم، می روی = می ری، می توانم = می تونم، می شوم = می شم، نشود = نشه، کاروانسرا = کارونسرا، رواندن = راندن.

در این نوع حذف گاهی علاوه بر سهولت تلفظ یک هجا از کلمه کم شده و به معنی واژه و تفاهم نیز لطمه نمی‌زند.

واج «ع» به استثنای اول واژه در وسط و آخرین تمایل به افتادن دارد. یاالله = یالله، انشالله = ایشالا، جمع = جم، دفعه = دفه، معامله = مامله، بیعانه = بیونه، معتنابه = متنابه، گاهی که «ع» می‌افتد و ویل آن کشش بیشتری می‌یابد، مانند: معلوم = مه‌لوم، معرکه = مهرکه، نعناع = نه‌نا.

واج «د» در آخر واژه گاهی تبدیل به «ن» می‌شود مانند: باشید = باشین، دارید = دارین، بردید = بردین و . . . و اگر در وسط واژه و در جوار «ت» قرار بگیرد تمایل به ادغام دارد مانند: زودتر = زوتر، بلندتر = بلن‌تر، چند تا = چنتا ... گاهی در آخر واژه می‌افتد مانند: برود = بره، بکند = بکنه، ببازد = ببازه ... گاهی بعد از یک واج بی‌واک واگرفته می‌شود مانند مسجد (مسچد) = مسچت، مهدی = مهتی، جلد = جلت ...

واج «ر» در آخر واژه تمایل دارد که حذف شود و ویل قبل آن تبدیل به کسره می‌شود و این به شرطی است که با واژه دیگر یکسانی پیش نیاید موجب اشکال گردد، مانند: مگر، اگر، دیگر، آخر، چقدر که می‌شود مگه، اگه، دیگه، آخه، چقه، و گاهی به «ل» تبدیل می‌شود مانند: دیغال، سولاخ، انجیل، زنجیل، تلخون، بلگ، زهله ...

گاهی تمایل به قلب دارد مانند: داریه برفوش نخر ...

واج «ر» در حرف «را» هرگاه بعد از واژه‌ای قرار بگیرد که به صامت ختم شده باشد «ر» حذف و مصوت بعد از آن به u تبدیل می‌شود مانند: دفترو، میزو، کتابو ...

واج «ب» در وسط واژه در مجاورت واجهای سایشی تمایل دارد که به «ف» تبدیل شود مانند: وخت، کفتر، زنجفیل، ظفت، رط ...

واج «ق» در مجاورت یک واج بی‌واک تمایل دارد به «خ» تبدیل شود مانند: وخت، یخه، تخ و تخ ...

واج «چ» در مجاورت بی‌واک تمایل دارد که به «ش» تبدیل شود مانند: هیشکی، مشتهد، اشتماعی ...

واج «ت» معمولاً بعد از «س، ش» تمایل دارد که حذف شود مانند: نیست = نیس، وایست = وایس، عربستان = عربسون، ماست = ماس، سراسر = سرراس، مشت = مش، دشت (دریافت اول) = دش، خشتمال = خشمال، دشتکار = دشکار ...

قبل از واجهای «ر، ش» اگر یک بستواج قرار بگیرد و در وسط واژه باشد تمایل دارد که حذف شود مانند: بگذار = بذار، بادبز = بادزن، بنشین = بشین، پادزهر = پازهر ...

واج «ن» قبل از «ب» تمایل دارد که به «م» تبدیل شود مانند: انبر = امبر، سنبه = سمبه، دنبه = دمبه ...

واج «ک» بعد از «ش» تمایل دارد که به صورت «گ» درآید مانند: خشگ، لشگر، مشگ و ...

به هر حال آنچه در بالا ذکر شد جنبه طرح و پیشنهاد دارد به هیچ وجه جنبه قطعی و کلی ندارد. به منظور رسیدن به یک نتیجه قابل قبول بررسیهای بیشتر و عمیقتری مورد احتیاج است که انشاءالله پژوهندگان این راه یاریها خواهند کرد.

یادداشت: